نعمانی و مصادر غیبت (10)

شبیری زنجانی سید محمد جواد

اشاره

این سلسله مقالات به معرفی تفصیلی نعمانی و آثار وی پرداخته، و از زاویه های مختلف، تفسیر نعمانی را بررسی کرده است. در این قسمت، این کتاب با دو کتاب مشابه: مقدمـه تفسـیر قمی و رساله سعدبن عبدالله مقایسه می گردد.

هـ . مقایسه تفسیر نعمانی با مقدمه تفسیر قمی

در مقدمه تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی، پس از ذکر خطبه کتـاب کـه تنهـا در مـواردی انـدک بـا خطبـه تفسـیر نعمـانی همسـان اسـت، بـا عبـارت ((قـال ابوالحسـن علی بن ابـراهیم الهاشمی القمی))، اقسام آیات قرآن و مفاهیم گوناگون آن در 47 عنوان شماره شـده و سـپس هر عنوان به اختصار توضیح داده شده و یک یا دو آیه و گاه سه آیـه بـه عنـوان مثـال آورده شـده است.

ساختار کلی این دو تفسیر به هم نزدیک است و در تبیین مباحث، مشابهت هـای بسـیار میـان آن دو می توان دید. در لابلای قسمت های پیشین این مقاله به نمونه هایی از این امر اشاره کـردیم؛ از جمله گفتیم که مبحث محکم و متشابه در تفسیر قمی و تفسیر نعمانی، نقاط مشـترک چنـدی دارند: تفسیر متشابه در این دو تفسیر شبیه یکدیگر است؛ در جـای جـای جلـد اول تفسـیر قمی، معانی الفاظْ مختلف بیان شده که نتیجـه تفسـیر خاصـی اسـت کـه از آیـات متشـابه ارائـه شـده است؛[1] وجوه مختلف واژه ها نیز در تفسیر قمی، غالباً همان وجوه تفسیر نعمانی است. و لـذا افزودیم که بی تردید، بین تفسیر نعمانی و تفسیر قمی ارتباطی ویژه وجود داشته و به نظـر می

آید یکی از دیگری یا هر دو از منبع مشترک دیگری اخذ و اقتباس نموده اند.[2] همین ارتباط سبب می گردد که پاره ای از اشکالات نسخه ای تفسیر نعمانی با توجه به تفسیر قمی اصلاح گردد و برخی از ابهامات تفسیر نعمانی برطرف گردد.[3] به عنوان نمونه، در آغاز تفسیر نعمانی عناوینی از علوم قرآنی یاد شده که توضیح آن نیامده است، در مقدمه تفسیر قمی پاره ای از این عناوین توضیح داده شده، البته اکثر آن ها در تفسیر قمی هم نیامده است.[4]

در این جا بار دیگر به مقایسه دقیق تر تفسیر نعمانی با مقدمه تفسیر قمی می پردازیم.

تفاوت های دو تفسیر

با وجود نزدیکی کلی ساختار این دو تفسیر و مباحث آن ها، دو تفاوت اصلی بین آن دو دیده می شود:

نخست این که تفسیر نعمانی تحریری مستقل دارد، ولی مقدمه تفسیر قمی به عنوان مقدمه بر متن تفسیر نگارش یافته است.[5] لذا بارها به متن تفسیر ارجاع داده شده و تأکید شده که نمونه های بیش تری از آیات مرتبط در جای مناسب در متن تفسیر آمده است.[6]

تفاوت دوم که شاید تا اندازه ای ناشی از تفاوت نخست باشد، گستردگی تفسیر نعمانی است: مقدمه تفسیر قمی حدود 22 صفحه و قسمت مشابه آن در تفسیر نعمانی حدود 93 صفحه (بیش از چهار برابر آن) است؛ در ذیل هر عنوانی در تفسیر نعمانی، آیات بسیاری ذکر شده که بیش تر آن ها در مقدمه تفسیر قمی دیده نمی شود؛ در آیات مشترک هم تفسیر نعمانی مفصّل تر است. به عنوان نمونه، اولین بحث مطرح شده در این دو تفسیر، یعنی مبحث ناسخ و منسوخ را با یکدیگر مقایسه می کنیم:

در تفسیر نعمانی، نخست علّت پیدایش نسخ در قرآن بیـان شـده کـه در تفسـیر قمی در این جـا ذکر نشده است. در تفسیر نعمانی شانزده آیه منسوخ با توضیح کیفیت نسخ برخی از
آن ها آورده شده که تنها دو آیه از آن ها در مقدمه تفسیر قمی ذکر شده و توضیح همـان دو آیـه هم مختصرتر است. در این جا آیه اوّل تفسـیر نعمـانی در بحث نسـخ را بـا عبـارت مشـابه آن در تفسیر قمی ـ که دومین آیه مربـوط بـه ناسـخ و منسـوخ اسـت ــ در کنـار هم قـرار می دهیم تـا مقایسه آن ها آسان تر گردد:

تفسیر نعمانی (بحار، ج 93، ص 6)
مقدمه تفسیر قمی (ص 6)

فکانت من شـریعتهم فی الجاهلیـة انّ المـرأة اذا زنت حبسـت فی بیت واقیم باودهـا حـتی یـأتی الموت و اذا زنی الرجل نفوه عن مجالسهم و شتموه و آذوه و عیّـروه و لم یکونـوا یعرفـون غـیر هذا، قال الله ـ تعالی ـ فی اوّل الاسلام: ((و اللاتی یأتین الفاحشة من نساءکم فاستشهدوا علیهن اربعة منکم، فان شهدوا فامسکوهنّ فی البیوت حتی یتوفاهن المـوت او یجعـل اللـه لهنّ سـبیلاً و اللذان یأتیانها منکم فآذوهما، فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنهما، ان الله کان تواباً رحیماً)) فلمّا کثر المسلمون و قوی الاسلام و استوحشوا امور الجاهلیة انزل الله تعالی: ((الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة)) الی آخر الآیة فنسخت هذه الآیة آیة الحبس و الاذی.

و مثله انّ المرأة کانت فی الجاهلیة اذا زنت تحبس فی بیتها حـتی تمـوت و الرجـل یـؤذی فـانزل الله فی ذلک: ((واللاتی یأتین الفاحشة من نساءکم فاستشـهدوا علیهن اربعـة منکم، فـان شـهدوا

فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت او یجعل اللـه لهن سـبیلاً)) و فی الرجـل ((و اللـذان یأتیانها منکم فآذوهما فان تابـا و اصـلحا فاعرضـوا عنهمـا ان اللـه کـان توابـاً رحیمـاً)) فلمّـا قـوی الاسلام انزل الله: ((الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة)) فنسخت تلک.

تفاوت های دیگری هم بین این دو متن تفسیری دیده می شود:

در آغاز هر دو متن، فهرستی از اقسام آیات و مضامین آن هـا ذکـر شـده و سـپس بـه شـرح این فهرست پرداخته شده است. فهرست در این دو کتاب، به دو شکل متفاوت ارائه گردیـده اسـت. پیش تر گفتیم که فهرست تفسیر نعمانی به سه گونـه تنظیم شـده اسـت: نخسـت اقسـام هفت گانه آیات قرآن و سپس با تعبیر ((فی القرآن)) مصطلحات دوگانه قـرآنی و آن گـاه انـواع آیـات قرآن ذکر شده که با تعبیر ((منه)) آغاز می شود.[7]

در مقدمه تفسیر قمی عناوین به دو شکل نظم یافته اند:[8] اکثر عناوین با ((منه)) آغاز می شود و عنـاوین چنـدی در پایـان فهرسـت بـا ((فیـه)) شـروع می گـردد. مصـطلحات دوگانـه قرآنی، آغازگر فهرست تفسیر قمی است، آن هم به این شکل: ((منه ناسخ و منه منسوخ و منه محکم و
منه متشابه و منه عام و منه خاص و... .)) از اقسام هفت گانـه آغـاز تفسـیر نعمـانی، تنهـا چهـار قسم آن، آن هم در پایان فهرسـت تفسـیر قمی ذکـر شـده و سـه قسـم امـر و زجـر و جـدل در تفسیر قمی نیامده است. عنـاوین تفسـیر قمی را می تـوان در 47 رقم شـماره کـرد[9] کـه 40 عنوان آن با ((منه)) و 7 عنوان با ((فیه)) آغاز شده است.

ترتیب عناوین در این دو کتاب چه بسا مختلف باشد. در هر یک از آن ها عنـاوینی دیـده می شـود که در دیگری وجود ندارد. گفتنی است که این تفاوت در ارتبـاط فهرسـت عنـاوین تفسـیر قمی و

شرح عناوین آن نیز دیده می شود، چنان که در ارتباط فهرست تفسیر نعمانی و توضیح عناوین آن نیز مشاهده می گردد.[10]

مقایسه فهرست عناوین تفسیر قمی و شرح عناوین آن با تفسیر نعمانی

در مقدمه تفسیر قمی، پاره ای از عناوین به همان ترتیب فهرست شرح نشده است[11] که وجه آن چندان روشن نیست.[12]

ده عنوان در فهرست عناوین تفسیر قمی آمده، ولی شرح آن ها در این کتاب دیده نمی شود. برخی از آن ها در فهرست تفسیر نعمانی هم آمده، ولی توضیح آن ها نیامده است.[13] برخی در فهرست تفسیر نعمانی و توضیح آن ذکر شده[14] و برخی اصلاً در تفسیر نعمانی نیامده است.[15]

گفتنی است که در مقدمه تفسیر قمی از ردّ بر جهمیه (رقم 27) و ردّ بر قدریه (رقم 32) یاد شده که شرح آن ها نیامده است. در تفسیر نعمانی هم این دو عنوان توضیح داده نشده اگر چه در فهرست عناوین از قدریه یاد شده است.[16] این دو عنوان ابهام دارند و گویا مراد از قدریه همان معتزله[17] و مراد از جهمیه هم ظاهراً همان مجبّره است[18] که در هر دو کتاب به آیاتی که دیدگاه آن ها را رد می کند اشاره شده است.

در تفسیر قمی عناوین چندی شرح داده شده که در فهرست عناوین نیامده است. برخی در تفسیر نعمانی توضیح داده شده[19] و برخی در تفسیر نعمانی هم توضیح داده نشده است.[20]

یک عنوان هم در تفسیر قمی در فهرست عناوین آمده و شرح شده، ولی اصلاً در تفسیر نعمانی

نیامده است.[21]

این تفاوت ها از کجا پدید آمده است؟ به نظر می رسد بسیاری از آن ها از اختلال در نسخه های این دو کتاب حدیثی نشأت گرفته است.

تنها یک مورد در این دو کتاب کاملاً با یکدیگر اختلاف دارند که جالب توجه است: در تفسیر قمی، ج 1، ص 20 این عنوان: ((امّا الرد علی من انکر الرؤیة))[22] توضیح داده شده است. در تفسیر نعمانی در ضمن فهرست عناوین از ((ردّ علی من اثبت الرؤیة)) (رقم 47) یاد شده که البته توضیحی درباره آن ذکر نشده است.

گفتنی است که پاره ای از عناوین فهرست تفسیر قمی، با اندکی تفاوت شرح شده اند که غالباً نقل به معنا بوده و چندان مهم نیست.[23]

باری، با مقایسه عناوینی که در مقدمه تفسیر قمی فهرست شده با شرح آن ها و نیز تطبیق آن دو بر تفسیر نعمانی، می توان به پاره ای از تحریفات که به مقدمه تفسیر قمی راه یافته، دست پیدا کرد.

تحریفات مقدمه تفسیر قمی

در رقم 5: منه منقطع و منه معطوف آمده که عبارت صحیح آن، منه منقطع معطوف می باشد چنان که در ص 9 شرح شده است. در تفسیر نعمانی رقم 15، عنوان منقطع و معطوف دیده می شود که واو عاطف آن زاید است.

در رقم 16: منه رخصة صاحبها بالخیار ان شاء فعل و ان شاء ترک، به جای ((فعل))، اخذ

صحیح به نظر می رسد، چنان که در شرح ص 15 و تفسیر نعمانی رقم 34، آمده است. در رقم 21: منه مخاطبة للنبی6 و المعنی امّته، ظاهراً ((لامّته)) به جـای امّتـه صـحیح اسـت (شـرح ص 16).

در رقم 22: منه ما لفظه مفرد و معناه جمع، به جای مفرد باید واحد ذکر گردد. (شـرح، ص11 و تفسیر نعمانی، رقم 20 و 21).

در رقم 34: منه رد علی من انکر من المسلمین الثواب والعقاب بعدالموت یوم القیامـة، ظـاهراً عبارت باید ((قبل یوم القیامة)) باشد که مربـوط بـه عـذاب قـبر اسـت و در ص 19 شـرح داده شده است. در تفسیر نعمانی رقم 44 به این شـکل آمـده اسـت: منـه رد علی من زعم ان لیس بعد الموت و قبل القیامة ثواب و عقاب.

در رقم 38: منه رد علی من انکر المتعة والرجعة، کلمه ((المتعه)) زاید به نظر می آیـد. (شـرح ص 24، تفسیر نعمانی، رقم 51).

و. تفسیر نعمانی و رسالة سعدبن عبدالله

مرحوم علامه مجلسی پس از نقل کامل رساله نعمانی در بحارالانوار (ج 93) اشاره می کند که رساله ای قدیمی یافته که آغاز آن چنین است:

حدّثنا جعفر بن محمدبن قولویه القمی; قال: حدّثنی سعدالاشعری القمی ابوالقاسم رحمه اللـه و هـو مصـنّفه: الحمدللـه ذی النعمـاء والآلاء والمجـد والعـزّ والکبریـاء، و صـلّی اللـه علی محمّـد سـیدالانبیاء و علی آلـه الـبررة الاتقیـاء، روی مشـایخنا عن اصـحابنا عن ابی عبدالله7 قـال: قـال امیرالمؤمنین صلوات الله علیه: انزل القرآن علی سبعة احرف کلّهـا شـاف کـاف: امـر و زجـر و

ترغیب و ترهیب و جدل و قصص و مثل.

مرحوم مجلسی می افزاید:

این رساله، حدیث تفسیر نعمانی را تا آخر آورده، ولی ترتیب آن را تغییر داده و آن را بـر ابـواب، پراکنده و در لابلای آن برخی احادیث افزوده است.[24]

در مجلد 92 بحار پس از ذکر سند این رساله، دو باب از آن نقل شده اسـت: بـاب التحریـف فی الآیات الّتی هی خلاف ما انزل الله عزّوجلّ ممّا رواه مشایخنا رحمةالله علیهم عن العلماء عن آل محمد صلوات الله علیه و علیهم. باب تألیف القرآن و انّه علی غیر ما انزل الله عزّوجلّ.[25]

از آن جا که این رساله غالباً مضمونی همچون تفسیر نعمانی داشته، علامـه مجلسـی بـه نقـل از تفسیر نعمانی بسنده کرده، و از نقل این رساله خودداری کرده و تنها روایات اختصاصـی رسـاله سعدبن عبدالله را در مجلدات مختلف بحارالانوار آورده است.[26]

از رساله سعدبن عبدالله نسخه ای در کتابخانه آیت الله مرعشی با شماره 2/12366 نگاهـداری می شود که در پایان آن آمده است:

هذا ما وصل الیّ من نسخة الرسالة الشریفة استنسختها بعجلة فی ارض الغری فی شهر جمادی الاولی 1303 و انا العبد محمدباقر بن محمدجعفر الهمدانی البهاری و هذا مطـابق للنسـخة الّـتی اخذت منها ولکنها لم تکن سالمة حق السلامة کما تری. [ورقه 38/2]

در این رساله، توضیح بیش تری درباره نسخة اصل این رساله داده نشده است. در ادامة نسخه، تفسیر نعمانی نقل شده[27] که عبارت پایانی آن چنین است:

کتب ذا العبد الفاقر محمّد المدعو بباقر معجّلا لمحض وجـود النسـخة فی ارض الغـری و ختم فی یوم الجمعة 14 شهر جمادی الاولی 1303 من نسخة مغشوشة کتب فی 1063.

این احتمال جدّی است که رساله سعد بن عبدالله و تفسیر نعمانی در یـک نسـخه کنـار هم قـرار گرفته و مرحوم بهاری این دو را از این نسخه واحد استنساخ کرده باشد.

نسخه مرحوم بهاری در فهرست کتابخانه آیت الله مرعشی، ج 31، ص 259 معرفی شده است.

گزارش اجمالی از نسخة مرحوم بهاری[28]

در آغاز این رساله، عنوان ((تفسیر سعدالاشعری القمی1)) مشاهده می شـود و پس از بسـمله و سند و خطبه کتاب، متن رساله همچون نقـل مرحـوم مجلسـی آغـاز می گـردد. پس از توضـیح آیات مربوط به ترغیب و ترهیب و جدل [ورقه 1/1]، قصص را به سه قسم: ((ما کان قبل النبی 6)) و ((ما کان فی عصره)) و ((ما حکی الله جلّ و عزّ عمّـا یکـون بعـده)) تقسـیم کـرده و بـه توضیح این اقسام پرداخته است و آیـاتی را شـاهد مثـال می آورد [ورقـه 1/2 و 2/1]. در ادامـه، مثال هایی برای ((مثل)) آورده است. درباره امـر و نهی در این قسـمت رسـاله توضـیحی دیـده نمی شود.

در ادامه این رساله به تقسیم قرآن به چهار نوع: ((ما تأویله فی تنزیله و ما تأویله مع تنزیله و ما تأویله قبل تنزیله و ما تأویله بعد تنزیله)) و توضیح این انواع و ذکر شواهدی برای آن هـا پرداختـه است [ورقه 2/1 به بعد]. باب الناسـخ والمنسـوخ [ورقـه 8/1]، بـاب المحکم و المتشـابه [ورقـه 10/1] در ادامه رساله آمده است. سپس دو بابی که به طور کامل در بحار آمـده، در این رسـاله [ورقه 16/1 تا 22/1] مشاهده می گردد. بحث های مختلفی که در تفسیر نعمـانی آمـده، در این

رساله هم آورده شده که غالباً در ابواب گوناگون قرار گرفته و مطالب آن نیز گسترده تر از مطالب تفسیر نعمانی می باشد، هر چند چارچوب کلی مطالب در دو کتاب یکی است.

در این نسخه عناوین و سرفصل ها معمولاً با رنگ قرمز نوشته شده و اصلاحاتی با این رنگ مشاهده می گردد که شاید ناشی از مقابله با نسخه اصل یا تصحیح اجتهادی باشد.

نام رساله و نسبت آن به سعد بن عبدالله

گفتیم که در آغاز نسخه خطی رساله از آن با عنوان تفسیر سعد الاشعری القمی; یاد شده است. مرحوم مجلسی هم از این رساله گاه با تعبیر ((رسالة سعد بن عبدالله فی انواع آیات القرآن))[29] وگاه با عبارت ((تفسیر سعدبن عبدالله بروایة ابن قولویه عنه))[30] یاد کرده است. این دو تعبیر هر دو به محتوای کتاب اشاره می کند و از نام خاصی برای این رساله حکایت
نمی کند.

مرحوم مجلسی در مقدمه بحارالانوار تعبیر تازه ای درباره این رساله به کار گرفته که در هیچ جایی از متن بحار سابقه ندارد. در شمار مصادر بحار از این رساله با این عبارت یاد کرده است: کتاب ناسخ القرآن و منسوخه و محکمه و متشابهه للشیخ الثقة الجلیل القدر سعدبن عبدالله الاشعری
رواه عنه جعفر بن محمدبن قولویه و ستأتی الاشارة الیه ایضا فی کتاب القرآن.[31] این نام گذاری به کتاب ذریعه علامه تهرانی و سپس فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی منتقل شده است.[32]

این نام برداشتی است از ترجمه سعدبن عبدالله در رجال نجاشی. در این ترجمه، کتابی به این

نام به سعدبن عبدالله نسبت داده است.[33] ولی ما شاهد قابل توجهی برای این سخن نیـافتیم و اگر اصل انتساب این کتاب را به سعدبن عبدالله درست بینگاریم، دلیلی نیافتیم که نشـان دهـد این رساله همان کتابی است که نام آن در رجال نجاشی آمده است؛ به ویژه با عنایت به این کـه این رساله اختصاصی به دو بحث ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه ندارد؛ بـاب ناسـخ و منسـوخ هم آغازگر رساله نیست تا چنین نام گذاری ای را توجیه کند، بلکه این باب در ورقه هشتم آمـده، یعنی حدود یک پنجم رساله پیش از این باب می باشد.

امّا درباره اصل انتساب این کتاب بـه سـعدبن عبداللـه هم بایـد دانسـت کـه اولاً: گوینـده عبـارت نخستین کتاب: ((حدّثنا جعفر بن محمدبن قولویه القمی)) معلوم نیست.

ثانیاً: در نسخهٔ موجود این کتاب، هیچ گونه علایم اعتبارآفرین همچون بلاغ و مقابله و امضا و تأیید علمای سلف و... دیده نمی شود. مشخصـات نسـخه ای از آن هم کـه در اختیـار علامـه مجلسـی بوده، معلوم نیست و مجرد این سخن مرحوم مجلسی که آن را رساله ای قدیمی دانسـته، دلیـل بر اعتبار آن به شمار نمی آید. در حال حاضر از این رساله نسخه های چندی موجود نیسـت و بـه غیر از نسخه مرحوم بهاری از نسخه دیگری از آن اطلاع نداریم.

ثالثاً: در کتاب های سنددار، گاه مقایسه اسناد کتاب بـا اسـناد شـناخته شـده نویسـنده می توانـد تأییدی باشد بر صحّت انتساب کتاب به وی. در این مسأله دسـت مـا از دامـان چـنین روشـی هم کوتاه است؛ چه در کتاب هیچ سندی دیده نمی شود.

رابعاً: از سعدبن عبدالله کتابی در حدیث یا علوم قرآن در دست نیست که بتوان بـا مقایسـه متن آن بـا متن این رسـاله، نسـبت کتـاب را بـه سـعدبن عبداللـه بررسـی کـرد. از سـعد تنهـا رسـاله المقالات والفرق بر جـای مانـده کـه بـه تشـریح فرقـه هـای مختلـف شیعه پرداختـه و ربطی بـه موضوع این رساله ندارد.

کتـاب بصـائر الـدرجات وی و مختصـر آن در دسـت نیسـت و رسـاله ای کـه بـه نـام مختصـر بصائرالدرجات چاپ شده، کتـابی اسـت از حسـن بن سـلیمان حلّی کـه از کتب بسـیاری گـزینش شده است. نخستین آن ها مختصر بصائر الدرجات سعدبن عبدالله است که قسمت گزینش شده این کتاب[34] هم مجموعـه ای از احـادیث سـنددار بـوده و هیچ شـباهتی بین آن و رسـاله مـورد بحث دیده نمی شود. قسمت های پایانی کتاب اختصاص منسوب به شیخ مفیـد[35] هم از کتـاب بصائرالدرجات سعدبن عبدالله بوده[36] که آن هم ارتباطی با این رساله ندارد.

خلاصه هیچ دلیل قابل پذیرشی برای اثبات انتساب این کتاب به سعدبن عبدالله نیافتیم.

از سوی دیگر، در سند این رساله اشکالی وجود دارد که تضعیف کننده انتساب فوق
می باشد. در این سند، جعفربن محمدبن قولویه بی واسطه از سعدبن عبداللـه نقـل می کنـد، بـا این که در هیچ جا از کتب حدیث و طرق و اسناد کتب رجال چنین روایـتی مشـاهده نشـده، بلکـه وی به توسط پدر[37] و گاه به توسط برادرش علی[38] از سعدبن عبدالله حدیث نقل می کند.

در ترجمه سعدبن عبدالله در رجال نجاشی از حسین بن عبیدالله چـنین نقـل شـده اسـت: کتـاب منتخبات (تألیف سعد بن عبدالله) را نزد ابوالقاسم بن قولویه بردم تـا بـر وی قـرائت کنم. گفتم: سعد این کتاب را برای تو حدیث کرد؟ گفت: نه، بلکه پدر و برادرم از وی بـرای من نقـل کردنـد. من از سعد جز دو حدیث نشنیده ام.[39]

در ترجمه جعفر بن محمدبن جعفر بن موسـی بن قولویـه ابوالقاسـم هم آمـده اسـت کـه وی بـه توسط پدر و برادر خود از سعد روایت کرده و گفته اسـت کـه از سـعد تنهـا چهـار حـدیث شـنیده است.[40]

هر چند این دو نقل را می توان با هم سازگار دانست؛ زیرا گاه حدیثی کـه مشـتمل بـر دو قطعـه

است، دو حدیث و گاه یک حدیث به حساب می آید. ولی به هر حال، رساله منسـوب بـه سـعدبن عبدالله روایات بسیاری در بر دارد و به هیچ وجه نمی تواند دو یا چهار حدیث به شمار آید.

البته این احتمال وجود دارد که در سند این رساله سقطی رخ داده باشد.[41] ولی وقـوع سـقط قطعی نیست. لذا اشکال فوق، تضعیف کننده نسبت کتاب به سعد به حساب می آید.

نتیجه این بحث این است که انتساب این کتاب به سعد ثابت نیست.

اعتبار رساله منسوب به سعد بن عبدالله

در این رساله، هیچ روایت سندداری دیده نمی شـود، بلکـه غالبـاً روایـاتْ بی سـند و بـه اصـطلاحْ مرسل و گاه اقوال علما نقل شده است. بنابراین، احادیث کتاب در شمار احادیث ضـعیف دسـته بندی می شود. لـذا از ناحیـه سـند، اعتبـار مسـتقلی نـدارد. بـرای اعتبـار بخشـیدنِ بـدان بایـد در جستجوی قرائنِ خارجی برآمد.

مرحوم مجلسی درباره اعتبار این رساله و رسالة نعمانی می گوید:

راویان این دو کتاب، معتبر و مشهورند و مضامین آن ها بـا مضـامین دیگـر اخبـار سـازگار اسـت. علی بن ابراهیم و عالمان اخیـار دیگـر از آن هـا اخـذ کـرده انـد. نجاشـی از کتـاب هـای سـعدبن عبدالله، کتاب ناسخ القرآن و منسوخه و محکمه و متشابهه را بر شمرده و اسانید صحیحی را به کتب وی ذکر کرده است.[42]

مراد از راوی کتاب در این عبـارت، ظـاهراً گردآورنـده کتـاب، یعـنی سـعد بن عبداللـه اسـت کـه درباره انتسـاب رسـاله بـه وی سـخن گفـتیم و آن را نپـذیرفتیم. اسـانید صـحیح بـه کتب سـعدبن

عبدالله هم در این باره کارساز نیست.

از این نکته که بگذریم، ایشان برای تأیید اعتبار این دو کتاب به دو امر تکیه کرده است: یکی سازگاری و توافق مضمون آن ها با مضمون احادیث دیگر؛ دیگری اخذ علی بن ابراهیم و عالمان دیگر از آن ها.

درباره امر نخست گفتنی است که مراد ایشان گویا توافق کلی و اجمالی این دو کتاب با احادیث دیگر است. و هدف از سخن بالا نیز، اثبات اعتبار فی الجمله این دو کتاب است. وگرنه اگر به تک تک احادیث و مطالب این دو نظری بیفکنیم، احادیث منفرد که تنها در این دو کتاب دیده می شود بسیار است. به عنوان نمونه، در بحث ناسخ و منسوخ آیات چندی به عنوان ناسخ ذکر شده که غالباً روایتی در تأیید آن ها نیامده است. بررسی گسترده تر میزان توافق مضمون های این دو کتاب با سایر احادیث، نیازمند پژوهش بیش تر و دقیق تر می باشد.

باری احادیث رساله سعدبن عبدالله و تفسیر نعمانی هر چند به تنهایی حجت نمی باشند، ولی در جایی که مضمون این احادیث در سایر احادیث (هر چند غیر معتبر) وارد شده باشد، می تواند در تأیید آن ها مؤثر بوده و مقدمه ای برای حصول اطمینان به مضمون حدیث به شمار آید.

تأکید بر این نکته مفید است که لازمة مرسل بودن یک حدیث، نادرست بودن آن نیست، بلکه احادیثی که راوی آن مشخص بوده و صریحاً در کتب رجالی تضعیف شده و از آن بالاتر، کذّاب یا جعّال دانسته شده است، باز دلیل قطعی بر مجعول بودن حدیث نیست. انسان دروغگو و حدیث ساز نیز تنها سخن کذب و جعلی بر زبان جاری نمی سازد، بلکه به طور طبیعی می باید این گونه انسان ها بیش تر سخنانشان راست باشد تا بتوانند دروغ اندک خود را در جامعه مطرح سازند و به زودی دست آنها رو نگردد. لذا در محاسبات مربوط به احتمال صدق یک حدیث، احادیث راویان ضعیف هم حائز ارزش است تا چه برسد به احادیث مرسل.

البته گاه انحصار حدیث به راویان ضعیف و عدم نقل آن از سوی دیگر راویان، خود نقطه ضعفی به شمار آمده، احتمال درستی حدیث را پایین می آورد.

تفاوت هایی که احیاناً بین تفسیر منسوب به سعد و تفسیر نعمانی دیده می شود، به ویژه در شیوه اسناد مطالب به ائمه، خود می تواند نقطه ضعف دیگری در این زمینه به حساب آید.

درباره مطلب دوم که در کلام مرحوم مجلسی بدان اشاره رفته، گفتنی است که ما دلیل معتبری بر این که علی بن ابراهیم از رساله سعد یا تفسیر نعمانی مطلبی اخذ کرده باشد در دست نداریم. البته اصل ارتباط این سه رساله انکار ناپذیر است، ولی معلوم نیست که علی بن ابراهیم از آن ها برگرفته است، بلکه با توجّه به عدم اثبات انتساب کتاب به سعدبن عبدالله، این احتمال وجود دارد که این رساله، گسترش یافته مقدمه تفسیر قمی باشد، اخذ عالمان دیگر از قدما ـ به جز علی بن ابراهیم ـ هم از این دو کتاب اصلاً شاهدی ندارد.

در مجموع، در احادیث منفرد رساله سعد، نمی توان اعتبار چندانی برای آن به اثبات رسانید.

مقایسه رساله سعد و تفسیر نعمانی

با وجود شباهت کلی بین این دو متن، تفاوت هایی هم میان آن ها دیده می شود:

ترتیب ارائه مطالب مختلف است.

در رساله سعد، مطالب در ابواب مختلف جا گرفته است.

در رساله سعد، احادیثی در لابلای متن افـزوده شـده اسـت. (بـه این سـه تفـاوت در کلام علامـه مجلسی اشاره شده است.)

الفاظ این دو متن احیاناً تفاوت دارد.

در رساله سعد، فهرست عناوین وجود ندارد.

شیوه اسناد مطالب به ائمه به دو شکل مختلف است.

ظاهر تفسیر نعمانی آن است که این کتاب، حدیث واحدی است از حضرت امیرالمؤمـنین7، ولی در تفسیر سعد، همان مطالب منقول از امیرالمؤمنین، به شکل دیگری نقل شده؛ گـاه بـه شـکل روایتی مرسل از امـام صـادق7 و احیانـاً از امـام بـاقر7 و گـاه بـه شـکل نقـل غیرمسـتقیم کلام حضرت امیر7 و گاه به شکل اسناد مطلب به اجماع مسلمین.

برای روشن شدن این گونه هـای مختلـف، سـه متن از این دو رسـاله برگزیـده ایم. متن نخسـت خود از قطعات چندی تشکیل شده است. با مقایسه این دو کتاب، برخی از تفاوت های دیگـر این دو هم آشکار می شود:

متن اول

تفسیر نعمانی (بحار، ج 93، ص 10 و 11)

رساله سعدبن عبدالله (ورقه 9/2، 10/1)

ـ و نسـخ قولـه تعـالى: ((و مـا خلقت الجن والانس الاّ ليعبـدون قولـه عزّوجـل: ((ولايزالـون مختلفين...

ـ و نسخ قوله تعالى: و اذا حضر القسمة: و اذا حضر القسمة اولوا القـربى واليتـامى والمسـاكين فارزقوهم منه و اكسوهم وقولوا لهم قولاً معروفاً قوله سبحانه: يوصـيكم اللـه فى اولادكم للـذكر مثل حظّ الانثيين الى آخر الآية.

ـ و من المنسوخ[43] قوله تعالى: ((يا ايهـا الّـذين آمنـوا اتقوااللـه حـق تقاتـه ولاتمـوتن الاّ و انتم مسلمون)) نسخها قوله تعالى: ((فاتقوا الله ما استطعتم))

ـ و نسخ قوله تعالى: ((و من ثمرات النخيـل والاعنـاب تتخـذون منـه سـكراً و رزقـاً حسـناً)) آيـة التحريم و هو قوله جلّ ثناؤه: ((قل انّما حرّم ربّى الفواحش ما ظهر منها و ما بطن والاثم والبغى بغير الحق)) والاثم ههنا هوالخمر.

ـ و منـه مـا رواه محمـدبن مسـلم و غـيره عن ابى جعفـر[و ابى عبداللـه][44]ـ 8فى قـول اللـه عزوجل: و ما خلقت الجنّ والانس الاّ ليعبدون فنسختها ولايزالون مختلفين...

ـ و روى عن ابى عبدالله7 فى قول الله جـلّ و عـز: و اذا حضـر القسـمة اولـوا القـربى واليتـامى

والمساکین فارزقوهم منه قال نسختها آیة الفـرائض قولـه یوصـیکم اللـه فی اولادکم للـذکر مثـل حظّ الانثیین الآیة.

ـ و روی عنه فی قول الله ((اتّقوا الله حق تقاته)) قال نسختها ((فاتقوا الله ما استطعتم))

[این قطعه در رساله سعد پس از قطعه بعدی آمده است]

ـ و روی عن ابی عبدالله7 فی قول الله ((و من ثمـرات النخیـل والاعنـاب تتخـذون منـه سـکراً و رزقاً حسناً))

ثم نزلت آیةالتحریم فنسخت هذه الآیة، و قد روی بعضهم انّ آیة التحریم هی قوله (قل انما حـرم ربی الفـواحش مـا ظهـر منهـا و مـا بطن والاثم) فـالاثم هی الخمـر لقولـه (یسـئلونک عن الخمـر والمیسر قل فیهما اثم کبیر) فهی الاثم

قول بعضهم عن ابی عبدالله7 انّه قال ان الله جلّ و عزّ حرّم الخمر بقوله (انّمـا الخمـر والمیسـر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه) فامر باجتنـاب الـرجس، واحتج بقـول اللـه فی تحریم الرجس کله بانّ الله لم یحرّم علی العباد ما حرّم الاّ لعلّة فیه، و ذلک قوله (قل لا أجـد فیما اوحی محرماً علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دماً مسفوحاً او لحم خنزیر فانّه رجس) فکل رجس محرّم.

تذکر این نکته درباره این دو متن مفید است که در عبارت تفسـیر نعمـانی در اکـثر آیـات، نـوعی ابهام وجود دارد که ناسخ کدام است و منسوخ کدام؛ ولی عبارت رساله سعد روشن اســت، و از مقایسه آن با عبارت تفسیر نعمانی روشن می شود که در این آیات، مفعول ((نَسَخَ)) بـر فاعـل

مقدّم شده است و آیه نخست منسوخ است و آیه دوم ناسخ.

متن دوّم

تفسیر نعمانی (بحار، ج 93، ص 15)

رساله سعدبن عبدالله (ورقه 11/2 و 12/1)

و لمّا اردت قتل الخـوارج بعـد ان ارسـلت الیهم ابن عبـاس لاقامـة الحجّـة علیهم قلت یـا معشـر الخوارج انشدکم الله الستم تعلمون ان فی القران ناسخاً و منسوخاً...

ثم قلت: اللهم انّک تعلم انّی حکمت فیهم بما اعلمه

ثم قال صلوات الله علیه: و اوصانی رسول الله6 فقال: یا علی ان وجدت فئة تقاتل بهم فـاطلب حقک والاّ فالزم بیتک فانی قد اخذت لک العهد یوم غدیر خم بانک خلیفتی و وصیی و اولی النـاس بالناس بعدی فمثلک کمثل بیت الله الحرام یأتونک الناس ولاتأتیهم

و قد روی فی الحدیث انّ امیرالمؤمـنین صـلوات اللـه علیـه قـال للخـوارج حین فـارقوه وحکّمـوا نشدتکم بالله یا معشر الخوارج تعلمون ان فی القرآن ناسخاً و منسوخاً...

اللهم انّک تعلم انّی حکمت فی اهل صفین و بما اعلم من ناسـخ القـرآن و منسـوخه و محکمـه و متشابهه و خاصه و عامـه فلمّـا فعلت الامـة مـا فعلت من ترکهـا المـبین الهـادی و اعتمـدت علی

عقولها و آرائها و اختیارها الّـذی هـو ادنی علی الّـذی هـو خـیر، و نقضـوا عهـده اذن اللـه للهـادی بالسکوت والجلوس

متن سوم

تفسیر نعمانی (بحار، ج 93، ص 11)

رساله سعدبن عبدالله (ورقه 10/1)

و سئل صلوات الله علیه عن اوّل ما انزل اللـه عزوجـل من القـرآن، فقـال7: اوّل مـا انـزل اللـه عزّوجل من القرآن بمکة سورة ((اقرأ باسم ربـک الّـذی خلـق)) و اول مـا انـزل بالمدینـة سـورة البقرة

اجمع المسلمون عن انّ اول ما نزل من القرآن (اقرأ باسم ربک)، و اول ما نـزل بالمدینـة سـورة البقرة، و آخر ما نزل ((فان تولوا فقل حسبی اللـه لااله الا هـو، علیـه تـوکلت و هـو رب العـرش العظیم))

با مقایسه رساله سعد و تفسیر نعمانی، این احتمال جدّی است که این رساله با عنایت به تفسیر

نعمانی نگاشته شده و در واقع، گسترش یافته آن باشد.

مهدویت در رسالة سعد بن عبدالله

پیشتر در بحث از اندیشه مهدویت در تفسیر نعمانی به عبارتی از بحث محکم و متشابه این کتاب درباره واژه ضلال اشاره کردیم که در آن ضلال به گم گشتگی تفسیر شده و
گم گشتگان و منتظران و مؤمنان به امامِ غایب از انظار، به بهشت وعده داده شده بودند. شبیه این متن با گسترش بیش تر در رساله سعدبن عبدالله دیده می شود که تنها قسمتی از آن در بحار نقل شده است. ما در این جا متن کامل این قسمت را بدون هیچ توضیحی می آوریم. این تذکر لازم است که چون ما تنها همین یک نسخه از رساله سعد بن عبدالله را می شناسیم و در این نسخه برخی کلمات کاملاً خوانا نیست، احتمال می رود که در قرائت برخی از کلمات اشتباه رخ داده باشد.

این عبارت که پس از متن دوم بحث سابق آمده چنین است:

و کذلک ما قد حدث فی زماننا من استتار الحجة المفروض الطاعة، اذ کانت الامة علی هذا السبیل الّذی ذکرنا و تعدّیهم علی الأئمة الهداة بالکذب علیهم و الاذاعة لاسرارهم و تعریضهم ایاهم و بفتح الغلول للقول والاعداء (الاعتداء؟) و نبذهم عهدالله وراء ظهورهم و توثبهم علی حقوقهم و طلبهم بحبلهم (او بحیلهم، و لعل الصواب: بجهلهم او بخبثهم) ما فیه سفک دمائهم و دم هادیهم، فستر الله عنهم ذلک الهادی واتبع ناس امامته والهداة قبله، فعمّ الضلال اهل الارض، و قد روی عن ابی عبدالله[7] الاخبار الکثیرة فی ذلک انّه: ((اذا کان ذلک ستر الله عنهم الحجة [ورقه 12/1] و غیّبه.)) و انّه قال7: ((حق علی الله ان تدخل الضُّلاّل الجنّة.)) و انّما عنی بذلک ما ابتلوا به فی هذا العصر و هم مقرّون بولایته غیر ناقضین لعهده و عهدالله الیهم فیه، فهم مقیمون متدینون بفرض طاعتهم اولهم و آخرهم عارفون انّه قائم العین فیهم موجود الشخص

من عقب الماضی قبله من الهادین و

قد خفی علیهم اسمه و موضعه للعلة الّتی ذکرناهـا و شـرحناها، فهـولاء هم الّـذین قـال العـالم7: ((حق علی الله ان یدخل الضلال الجنة.)) اذ ضلّوا عن اسمه و مکانه بعد ان یکونوا مقیمین علی ولایته و امامته بتعین (بیقین؟) لمّا وقفهم علیه الماضی قبله من امره و نهیه لانّ الاسم لایدرک الاّ بالخبر، و کذلک الموضع والّذی فرض اللـه علی العبـاد فی هـذا المعـنی فهـو علی وجهین لایـدرک بغیرهما، فوجه منه (کذا والظاهر سقوط: الخبر)، و وجه منه العقل.

فامّا [ما] فرض علیهم من جهة العقل فأن یعلموا أنّ لهم خالقاً و انّ الخالق بعث الانبیاء والرسـل و انّ الرسل قد اقاموا لهم بعدهم الدلائل المبیّنة لما یختلفون فیه من امـر دینهم و دنیـاهم اذ قـد علموا ان لیس فی وسعهم معرفة ما یحتاجون الیه فهذا ما فرض الله جـلّ و عـز علیهم من جهـة العقل.

و امّا اسم الحجّة و موضعه فلا یدرک الاّ من طریق الخبر و التوقیـف[45] (فمن کـان مقیمـاً علی الاقرار بالائمة کلّهم صلوات الله علیهم و بامام زمانه و ولایته و انّـه قـائم العین مسـتور من عقب الماضی قبله و قـد خفی علیهم اسـم الحجـة و موضـعه فی هـذا الـوقت فمعـذور فی ادراک[46] الاسم و الموضع حتی یأتیه الخبر الّذی بمثله تصح الاخبار و بمثله یثبت الاسم و المکان، فهـذا هـو المعنی فیما [ورقه 12/2] قال العالم7 حق علی الله ان یدخل الضُّلال الجنّة اذ لم یکن العلّـة من قبله و انّما العلّة من قبل الله جلّ و عزّ و مثل ذلک اذا حجب علی العباد عین الشمس التی جعلها دلیل الصلاة فموسّع علیهم تأخیرها حتی یتبین لهم او یصحّ لهم خـروج الـوقت و هم علی یقین ان عینها لم تعطل و قد خفی علیهم موضعها)... [ورقه 13/1].

کلید واژگان (برچسب ها):

- تفسیر قمی
- رساله سعدبن عبدالله
- تفسیر نعمانی

· مصادر غیبت

منبع:

انتظار > بهار 1384، شماره 15 ، صفحه 275

پاورقی ها:

[1] . مجله انتظار، شماره 11 و 12، مقاله نعمانی و مصادر غیبت، ص 527.

[2] . همان، ص 528.

[3] . همان، ص 529.

[4] . همان، شماره 10، مقاله نعمانی و مصادر غیبت، ص 261.

[5] . تفسیر قمی، ج 1، ص 6 و 27.

[6] . همان، ج 1، ص 7 (دو بار)، 11 (دو بار)، 12، 15، 16، 23، 25، 26.

[7] . مجله انتظار، شماره 10، مقاله نعمانی و مصادر غیبت، ص 257.

[8] . تفسیر قمی، ج 1، ص 5 و 6.

[9] . البته در این شمارش، اصطلاحات دوگانه یک رقم خورده اند. بنا بر این ناسخ و منسوخ یک عنوان و محکم و متشابه هم یک عنوان دانسته شده است.

[10] . مجله انتظار، شماره 10، مقاله نعمانی و مصادر غیبت، ص 258-263.

[11] . تفسیر قمی، ج 1، ص 5 و 6، ارقام 8، 10، 11، 19، 20، 28، 31، 33، 44.

[12] . تنها در مورد دو عنوان ترهیب و ترغیب (رقم 44 و 45) که در شرح آن در ص 26 ترغیب مقدّم شده است، به نظر
می رسد در فهرست عناوین تحریفی رخ داده و ترتیب طبیعی این دو عنوان دستخوش اشتباه ناسخان گردیده باشد. در تفسیر نعمانی نیز عنوان ترغیب به درستی قبل از ترهیب آمده است (بحارالانوار، ج 93، ص 4 و 65) آدرس های بعدی به تفسیر نعمانی همه به همین مجلد بحار است.

[13] . تفسیر قمی، ج 1، ص 5 و 6، رقم 23 (تفسیر نعمانی، رقم 38)؛ رقم 29 (تفسیر نعمانی، رقم 40)؛ رقم 32 (تفسیر نعمانی، رقم 40)؛ رقم 40 (تفسیر نعمانی، رقم 54 و نیز ر.ک: رقم 58)؛ رقم 41 (تفسیر نعمانی، رقم 55).

[14] . تفسیر قمی، ج 1، ص 5 و 6، رقم 24 (تفسیر نعمانی، رقم 40 و توضیح آن در ص 33)؛ رقم 42 (تفسیر نعمانی، رقم 56 و رقم 57 و توضیح آن در ص 62 و 67)؛ رقم 43 (تفسیر نعمانی، رقم 58 و توضیح آن در ص 67)؛ رقم 46 (تفسیر نعمانی، رقم 6 و توضیح آن در ص 67).

[15] . تفسیر قمی، ج 1، ص 5، رقم 36.

[16] . تفسیر نعمانی، رقم 40 در ضمن یک عنوان طولانی.

[17] . در تفسیر نعمانی، رقم 40 از قدریه و مجبره یاد شده که ظاهر آن این است که آن ها دو

فرقه مختلفند. لذا گویا مراد از قدریه معتزله می باشد. گفتنی است که با توجه به لعن قدریه از سوی پیامبر اسلام6 هر یک از فرقه های معتزله و اشاعره، فرقه دیگر را به این نام می خوانند (ر.ک: کنزالفوائد، ج 1، ص 123؛ بحارالانوار، ج 5، ص 5) در تفسیر قمی، ج 1، ص 198 (ذیل سورة الانعام) درباره آیة (من یشأ الله یضلله و من یشأ یجعله علی صراط مستقیم) می گوید: هو ردّ علی قدریة هذه الامة. روشن است که مراد از قدریه در این جا معتزله است و این خود تأییدی است بر این که مراد از این واژه در تفسیر نعمانی هم معتزله است.

[18] . جهم بن صفوان، (م 128) که فرقه جهمیه به وی منسوب است.

[19] . تفسیر قمی، ج 1، ص 10: و امّا ما هو محرف منه (تفسیر نعمانی، ص 26 و نیز ر.ک: ص 4، رقم 24)، ص 11: و اما ما لفظه ماض و هو مستقبل (تفسیر نعمانی، ص 4، رقم 22 و توضیح آن در ص 26)، ص 15: و امّا ما هو متفق اللفظ و مختلف المعنی (تفسیر نعمانی، ص 5، رقم 32، و توضیح آن در ص 32 بدون ذکر عنوان آمده است).

[20] . تفسیر قمی، ج 1، ص 11: ما لفظه واحد و معناه جمع (تفسیر نعمانی، ص 5، رقم 20).

[21] . تفسیر قمی، ج 1، ص 5، رقم 37: ردّ علی من انکر خلق الجنة والنار و شرح آن در ص 21؛ البته در تفسیر قمی، ص 4، رقم 12 از ((ما تأویله مع تنزیله)) یاد شده و در ص 13 شرح شده که در فهرست تفسیر نعمانی دیده نمی شود، ولی در ص 68 به این عنوان اشاره شده و در ص 78 هم بدون ذکر عنوان، شرح شده است و ظاهراً در فهرست عناوین سقطی رخ داده است. در تفسیر قمی، ص 4، رقم 5 از ردّ بر معتزله نام برده شده و در ص 23 شرح شده که در تفسیر نعمانی توضیح آن نیامده است، ولی شاید همان قدریه باشد که در فهرست عناوین تفسیر نعمانی رقم 40 دیده می شود.

[22] . البته در توضیح این عنوان روایتی آورده که در آن اشاره شده که این رؤیت به تشبیه نمی انجامد. نیز ر.ک: تفسیر قمی، ج2، ص 334.

[23] . در این جا مناسب است مقایسه کـاملی بین این متـون ارائـه دهیم. عنـاوین را بـه تـرتیب فهرست عناوین تفسیر قمی و سپس آدرس شرح آن ها را در تفسـیر قمی می آوریم. پس از آن رقم عنوان را در فهرست عناوین تفسیر نعمانی یاد و به اختلاف آن ها اشاره می کنیم:

تفسیر قمی، رقم 1: منه ناسخ و منه منسوخ. (شـرح: فامّـا الناسـخ و المنسـوخ، ص 6. تفسـیر نعمانی، رقم 8). رقم 2: منه محکم و متشابه. شرح: و امّا المحکم ... و امـا المتشـابه...، ص 7. (تفسیر نعمانی، رقم 9). رقم 3: منه عام و منه خـاص. ر.ک: رقم 8 (تفسـیر نعمـانی، رقم 10). رقم 4: منه تقدیم و منه تأخیر. شرح: و امّا التقدیم و التـأخیر، ص 8. (تفسـیر نعمـانی، رقم 11، مقـدّم و مـؤخّر). رقم 5: منـه منقطـع و منـه معطـوف. شـرح: امّـا المنقطـع المعطـوف، ص 9. (تفسیر نعمانی، رقم 15، منقطع و معطـوف و پس آن در رقم 16 از منقطـع غـیر معطـوف یـاد شده است). رقم 6: منه حرف مکان حرف. شرح ص 9. (تفسیر نعمـانی رقم 17). رقم 7: منـه علی خلاف ما انزل الله. شرح ص 10 و بعد از آن: و امّا ما هو محرّف منه. (تفسیر نعمانی، رقم 25: منه ما هو علی خلاف تنزیله و نیز ر.ک: رقم 39: منه ما تألیفه و تنزیلـه علی غـیر معـنی مـا انزل فیه). رقم 8: منه ما لفظه عام و معناه خـاص. رقم 9: منـه مـا لفظـه خـاص و معنـاه عـام (این دو رقم در شرح ص 7 و 8 آمده است. (در تفسـیر نعمـانی رقم 18: مـا لفظـه خـاص و در رقم 19: ما لفظه عام محتمل العموم آمده که خالی از اختلال نیست. نیز ر.ک: تفسـیر نعمـانی، ص 23 و ص 25). رقم 10: منه آیات بعضها فی سورة و تمامها فی سورة اخری. شـرح ص 12. (تفسیر نعمانی رقم 29). رقم 11: منه ما تأویله فی تنزیله. شرح ص 13.
(تفسیر نعمانی، رقم 26). رقم 12: منه ما تأویله مع تنزیله. شـرح ص 13 (در فهرسـت عنـاوین تفسیر نعمانی نیامده، ولی در ص 68 به این عنوان

اشاره شده و توضیح آن بدون آوردن عنوان در ص 78 آمده است). رقم 13: منه ما تأویله قبل تنزیله. شرح ص 14 (تفسیر نعمانی، رقم 27). رقم 14: منه ما تأویله بعد تنزیله. شرح، ص 14. (تفسیر نعمانی، رقم 28). رقم 15: منه رخصة اطلاق بعد الحظر. شرح ص 15: و امّا الرخصة الّتی هی بعد العزیمة. (تفسیر نعمانی، رقم 33: منه آیات فیها رخصة واطلاق بعد العزیمة و نیز ر.ک: رقم 12، عزائم و رخص). رقم 16: منه رخصة صاحبها بالخیار ان شاء فعل و ان شاء ترک. شرح ص 15 با تبدیل فعل به اخذ. (تفسیر نعمانی، رقم 34 با تعبیر: ان شاء اخذ و ان شاء ترکها). رقم 17: منه رخصة ظاهرها خلاف باطنها یعمل بظاهرها ولایدان بباطنها. شرح ص 15 (تفسیر نعمانی، رقم 35: منه رخصة ظاهرها خلاف باطنها یعمل بظاهرها عند التقیة ولایعمل بباطنها). رقم 18: منه ما علی لفظ الخبر و معناه حکایة عن قوم. شرح ص 16: و امّا ما لفظه خبر و معناه حکایة. (تفسیر نعمانی، رقم 23: منه ما لفظه علی الخبر و معناه حکایة عن قوم آخر). رقم 19: منه آیات نصفها منسوخة و نصفها متروکة علی حالها. شرح ص 12 (تفسیر نعمانی، رقم 30: منه آیات نصفها منسوخ و نصفها متروک علی حاله). رقم 20: منه مخاطبة لقوم و معناه لقوم آخرین. شرح ص 12 (تفسیر نعمانی، رقم 36: منه مخاطبة لقوم و المعنی لآخرین). رقم 21: منه مخاطبة للنبی6 و المعنی امته. شرح ص 16 با تبدیل امته به ــ ((لامته)) (تفسیر نعمانی، رقم 37: منه مخاطبة للنبی6 و معناه واقع علی امته). رقم 22: منه ما لفظه مفرد و معناه جمع. شرح ص 11: و امّا ما لفظه جمع و معناه واحد و هو جار فی الناس، و پس از آن: و امّا ما لفظه واحد و معناه جمع... و امّا ما لفظه ماض و هو مستقبل... . (تفسیر نعمانی، رقم 20: منه ما لفظه واحد و معناه جمع و بعد از آن، رقم 21: ما لفظه جمع و معناه واحد، رقم 22: ما لفظه ماض و معناه مستقبل). رقم 23: منه ما لایعرف تحریمه الاّ بتحلیله. در شرح نیامده (در تفسیر نعمانی، رقم 38 هم ذکر شده ولی توضیحی برایش نیامده است.). رقم 24: منه رد علی الملحدین. در شرح نیامده (در تفسیر نعمانی رقم 40 این عنوان آمده است: منه ردّ من الله تعالی و احتجاج علی جمیع الملحدین و الزنادقة و الدهریة و الثنویة و القدریة و المجبرة و عبدة الأوثان و عبدة النیران). رقم 25: منه ردّ علی الزنادقة، ر.ک: رقم 24. شرح ص

17 (تفسیر نعمانی، رقم 40) رقم 26: منه ردّ علی الثنویة ر.ک: رقم 24. شرح ص 17 (تفسیر نعمانی، رقم 40) رقم 27: منه ردّ علی الجهمیة، ر.ک: رقم 24 ظاهراً مراد همان مجبّره است که در رقم 33 خواهد آمد

(نه در شرح آمده و نه در تفسیر نعمانی). رقم 28: منه ردّ علی الدهریة، ر.ک: رقم 24. شرح ص18. (تفسیر نعمانی، رقم 40). رقم 29: منه ردّ علی عبدة النیران، ر.ک: رقم 24. در شرح نیامده (تفسیر نعمانی، رقم 40). رقم 30: منه ردّ علی عبدة الاوثان. ر.ک: رقم 24. شرح ص 17 (تفسیر نعمانی، رقم 40). رقم 31: منه ردّ علی المعتزلة ر.ک: رقم 24 و نیز رقم 32. شرح ص 23 (در تفسیر نعمانی نیامده). رقم 32: منه ردّ علی القدریة، ر.ک: رقم 24، گویا مراد همان معتزله باشد که در رقم قبلی آمده است. در شرح نیامده. (تفسیر نعمانی، رقم 40). رقم 33: منه ردّ علی المجبّرة ر.ک: رقم 24 و نیز رقم 27. شرح ص 22 (تفسیر نعمانی، رقم 40). رقم 34: منه ردّ علی من انکر من المسلمین الثواب و العقاب بعدالموت یوم القیامة. شرح ص 19: وامّا الرد علی من انکرالثواب والعقاب... و مثله کثیر ممّا هو رد علی من انکر عذاب القبر (تفسیر نعمانی، رقم 44: منه ردّ علی من زعم ان لیس بعدالموت و قبل القیامة ثواب و عقاب). رقم 35: منه ردّ علی من انکر المعراج والاسراء، شرح ص 20 (تفسیر نعمانی، رقم 46: منه رد علی من انکر الاسراء به لیلة المعراج). رقم 36: منه رد علی من انکر المیثاق فی الذرّ (در شرح و در تفسیر نعمانی نیامده). رقم 37: منه ردّ علی من انکر خلق الجنة والنار. شرح ص 21 (در تفسیر نعمانی نیامده) رقم 38: منه ردّ علی من انکر المتعة والرجعة. شرح ص 24: و امّا الرد علی من انکرالرجعة (تفسیر نعمانی، رقم 51: منه رد علی من انکرالرجعة و لم یعرف تأویلها). رقم 39: منه ردّ علی من وصف الله عزوجل. شرح ص 25 (تفسیر نعمانی، رقم 50: منه ردّ علی من وصف الله تعالی وحده). رقم 40: منه مخاطبةالله عزوجل لأمیرالمؤمنین والائمة: و ما ذکره الله من فضائلهم. در شرح نیامده (تفسیر نعمانی، رقم 54: منه معرفة ما خاطب الله عزوجلّ به الائمة والمؤمنین، ولی توضیحی درباره آن نیامده، نیز ر.ک: تفسیر نعمانی، رقم 58)؛ رقم 41: فیه خروج القائم واخبار الرجعة و ما وعدالله تبارک و تعالی الائمة: من النصرة والانتقام من اعدائهم. در شرح نیامده (تفسیر نعمانی، رقم 55: منه اخبار خروج

القائم منا عجل الله تعالی فرجه، ولی شرحی برای آن ذکر نشده است). رقم 42: فیه شرائع الاسلام و اخبار الانبیاء: و مولدهم و مبعثهم و شریعتهم و هلاک امّتهم. در شرح نیامده (تفسیر نعمانی، رقم 56: منه ما بین الله تعالی فیه شرائع الاسلام و فرائض الاحکام والسبب فی معنی بقاء الخلق و معائشهم و وجوه ذلک و رقم 57: منه اخبار الانبیاء و شرائعهم و هلاک اممهم). رقم 43: فیه ما نزل بمغازی النبی6 . شرح آن نیامده (تفسیر نعمانی، رقم 58: منه ما بین الله تعالی فی مغازی النبی6 و حروبه و فضائل اوصیائه و ما یتعلق بذلک و یتّصل به). رقم 44: فیه ترهیب. شرح ص 26 (تفسیر نعمانی، رقم 4) رقم 45: فیه ترغیب، شرح ص 26. (تفسیر نعمانی، رقم 3). رقم 46: فیه امثال. در شرح نیامده (تفسیر نعمانی،
رقم 6: مثل). رقم 47: فیه اخبار و قصص. شرح ص 26: و امّا القصص فهو ما اخبرالله تعالی نبیه6 من اخبار الانبیاء و قصصهم (تفسیر نعمانی، رقم 7، قصص).

[24] . بحارالانوار، ج 93، ص 97.

[25] . همان، ج 92، ص 60-73، این دو باب در مخطوطه رساله ورقه 16/1 تا ورقه 22/1 آمده است.

[26] . همان، ج 65، ص 387، (تفسیر نعمانی، بحار، ج 93، ص 61)؛ ج 66، ص 29 (به اشاره)؛ ج 83، ص 47 (تفسیر نعمانی، بحار، ج 93، ص 15)؛ ج 84، ص 71 (قسمتی از این حدیث در کافی، ج 2، ص 36 در ضمن روایت ابوعمرو زبیری از امام صادق7 آمده است. و نیز در تفسیر عیاشی، ج 1، ص 63، ذیل سوره بقره، و به شکل مرسل در دعائم الاسلام، ج 1، ص 8)؛ ج 84، ص 382 (تفسیر نعمانی، بحار، ج 93، ص 61) و نیز دو قطعه از دو بابی که به طور کامل در بحار نقل شده در ج 53، ص 117، (ج 92، ص 64) و ج 103، ص 305 (ج 92، ص 65) تکرار شده است.

[27] . این نسخه از تفسیر نعمانی در حل پاره ای از اشکالات نقل بحار از تفسیر نعمانی سودمند است. مثلاً در این نسخه پس از عبارت: منه ما تأویله فی تنزیله (بحار، ج 93، ص 4، رقم 26 از فهرست عناوین تفسیر نعمانی) این افزودگی را دارد: منه ما تأویله مع تنزیله (ورقه 41/1) که همین هم صحیح بوده و در نقل بحار افتاده است (بحار، ج 93، ص 78-82 و نیز ص 68 و 79). ما در قسمت های قبلی مقاله در ضمن عناوینی که شرح آن در تفسیر نعمانی آمده، ولی در فهرست ذکر نشده، این مورد را آورده و اشاره کردیم که به نظر می رسد که سقطی در نسخ موجود در فهرست رخ داده است. (مجله انتظار، شماره 10، ص 262 و 263)

نمونه ای دیگر از سودمندی این نسخه در مورد عبارت بحار، ج 93، ص 72 است که در حاشیه 2 به وقوع سقط در حدیث اشاره شده است. در نسخه ورقه 74/2 چند سطر افزوده دارد.

[28] . در این جا سرفصل های این رساله را از روی این نسخه نقل می کنیم:

فامّا الترغیب... فامّا الترهیب... و مثل الجدل... (ورقه 1/1)، و امّا القصص فانّه ینقسم ثلثة اقسام: منها ما کان قبل النبی6، و منها ما کان فی عصره و منها ما حکی الله جل و عز عمّا یکون بعده، فامّا ما مضی... (ورقه 1/2) و امّا الّذی کان فی عصر النبی6... و امّا قصص ما یکون بعد النبی6... فامّا المثل...، و هو علی اربعة اوجه و منه ما تأویله فی تنزیله و منه ما تأویله مع تنزیله و منها ما تأویله قبل تنزیله و منها ما تأویله بعد تنزیله فامّا الّذی تأویله فی تنزیله... (ورقه 2/1)، و امّا الذی تأویله مع تنزیله... (ورقة 2/2)، و امّا الّذی تأویله قبل تنزیله... (ورقه 3/1)، و امّا الّذی تأویله بعد تنزیله... (ورقه 7/2)، باب الناسخ والمنسوخ (ورقه 8/1)، باب المحکم والمتشابه فامّا المحکم والمتشابه... (ورقه 10/1)، فاما المحکم... (ورقه 10/2) وامّا المتشابه... (ورقه 11/1)، وامّا الخاص والعام فانّ الآیة ربما کان لفظه لفظ العموم و معناها معنی الخصوص و منه ما کان لفظه لفظ العموم (ورقه 14/2) و معناه معنی العموم و منه ما کان لفظه لفظ الخصوص و معناه معنی العموم، فامّا ما معناه معنی الخصوص و لفظه لفظ العموم... (ورقه

15/1) و منه (فی الحاشیة: امّا ظ) ما لفظه لفظ العموم و معناه معنی الخصوص... و امّا ما لفظه الخصوص و معناه معنی العموم... (ورقه 15/2) باب التحریف فی الآیات الّتی هی خلاف ما انزل الله عزّوجلّ ممّا رواه مشایخنا عن العلماء من آل محمد: (ورقه 16/1)، باب تألیف القرآن و انه علی غیر ما انزل الله عزوجل (ورقه 18/2، این دو باب در بحار، ج 92، صص 60-73 آمده است) و فی القرآن احتجاج الله علی الملحدین الّذین عدلوا عن التوحید... (ورقه 22/1)، و ممّا احتج الله علی عبدة الاوثان... (ورقه 22/2)، و ممّا احتج الله علی من قال بالاثنین... (ورقه 23/1)، و ما احتج به جلّ ذکره علی اهل الدهر... (ورقه 23/1) و فی القرآن اشیاء قد ذکرها الله حکایات قوم قالوها فنزل القرآن بهذا علی لفظ الخبر و هی حکایات... (ورقه 23/2) و قد احتج رسول الله6 علی النصاری... (ورقه 23/2)، قد بین الله تبارک و تعالی فی القرآن ان بقاء هذا الخلق من اربعة اوجه: الامر والنهی والغذاء والاکنان واللباس والتناکح فالامر والنهی فیهما باب واحد... و امّا الغذاء فانّه من نبات الارض و الانعام... و امّا ما جعله الله غذائهم من جهة الانعام... (ورقه 24/1) و امّا الاکنان واللباس... و امّا التناکح... و قد بین الله جلّ و عز سبب معاش الخلق فاعلمنا انّها من خمسة اوجه من الامارة والعمارة و التجارة و الاجارة والصدقات فامّا الامارة... (ورقه 24/2) و اما باب العمارة...، و اما باب التجارة... و اما باب الاجارة... و امّا باب الصدقات... (ورقه 25/2) والملک له دعائم اربعة: القدرة والهیبة والسطوة والامر والنهی ومجراهما واحد، و امّا باب القدرة... (ورقه 26/2) و قد احتج بعض من انکر هذا، فقال: قد رأینا حزوباً من البهائم لایحصی عددها تبقی بلا امر ولانهی ولاثواب و لاعقاب... (ورقه 27/1) و قد قال بعض اصحابنا فی

المستبهم... (ورقه 27/2)، و قد ذهب بعضهم هذا السواد الاعظم من المرجئة والقدریة والخوارج الی... فکان من الرد علیهم ان قیل... (ورقه 29/1)، باب الایمان والکفر والشرک والضلال والظلم، فامّا باب الایمان... (ورقه 30/1)... قلت: فاخبرنی عن وجه الکفر فی کتاب الله عزوجلّ فقال: الکفر فی کتاب الله علی خمسة اوجه... (ورقه 33/1) و امّا الشرک ولیس تفسیره فی هذا الحدیث فهو علی ثلاثة اوجه...، و امّا الظلم فهو علی وجوه... (ورقه 33/2)، باب حدود الفروض الّتی فرضها الله علی خلقه و هی خمسة فکبار حدود الصلاة... (ورقه 34/1)، کبار حدود

الزکاة... کبار حدود الحج... کتاب حدود الصوم... (ورقه 34/2)، کبار حدود الوضـوء... کبـار حـدود الولایة... (ورقه 35/1)، و جعل الله جلّ و عز لهذه الفرائض الاربـع دلالـتین و همـا اعظم الـدلائل فی السماء الشمس والقمر... (ورقه 35/2)، باب فیما تأویله من القـرآن قبـل تـنز یلـه... (ورقـه 35/2)، الامر فی القرآن علی وجوه... و منه علی جهة العذاب... و منه علی جهة الترهیب... باب فی العصمة، قال قوم فی عصمة الانبیاء والرسل والاوصیاء اقاویل مختلفة... (ورقه 37/2).

[29] . بحارالانوار، ج 53، ص 117؛ ج 92، ص 40 ؛ و نیز ر.ک. ج 69، ص 29.

[30] . همان، ج 83، ص 47؛ ج 84، ص 71 و 372؛ ج 103، ص 305.

[31] . همان، ج 1، ص 15.

[32] . ذریعه، ج 24، ص 7؛ و در ج 4، ص 276 نیز تفسیر سعدبن عبدالله بـه این عنـوان ارجـاع داده شده است. فهرست
نسخه های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ج 31، ص 259.

[33] . رجال نجاشی، ص 177، رقم 467.

[34] . مختصر بصائر الدرجات، ص 1ـ 30، ص 36، ص 51ـ 106.

[35] . انتساب این کتاب به شـیخ مفیـد نادرسـت اسـت. ر.ک: مجموعـه مقـالات کنگـره جهـانی هزاره شیخ مفید، شماره 9، ص 135-184، شماره 55، صص 191-264.

[36] . همان، شماره 9، ص 164، شماره 55، ص 233.

[37] . روایت ابن قولویه بـه توسـط پـدر از سـعدبن عبداللـه در کامـل الزیـارات بسـیار فـراوان است. و نـیز ر.ک: معجم رجـال الحـدیث، ج17، ص 167 و 168؛ در ج 23، ص 133 این کتـاب، عنوان قولویه ذکر شده، به روایاتی که ابوالقاسم بن قولویه یا ابن قولویـه از پـدر خـود نقـل می کند اشاره شده و در پایان آمده که این راوی همان محمـدبن قولویـه اسـت، این تعبـیر مسـامحه آمیز است، قولویـه همـان محمـدبن قولویـه نیسـت، بلکـه از اجـداد محمـد می باشـد. در عنـوان ابوالقاسم بن قولویه و ابن قولویه اختصار در نسب رخ داده و به جهت نسبت به جدّ، چند نفــر از سلسله نسب وی حذف شده است. ر.ک: رجال نجاشی، ص 123، رقم318.

[38] . کامل الزیارات، باب 9/1، 48/3، 82/3.

[39] . رجال نجاشی، ص 178، رقم 467.

[40] . همان، ص 133، رقم 318.

[41] . ذریعه، ج 24، ص 9.

[42] . بحارالانوار، ج 1، ص 32.

[43] . در نسخه چاپی بحار، عبارت را تغییر داده، ولی در چاپ کمپـانی از بحـار و نـیز در نسـخه خطی تفسیر نعمانی ورقه 44/1 به همین شکل آمده است.

[44] . افزوده در حاشیه نسخه، گفتنی است که پس از آن علیـه السـلام هم بـه علیهمـا السـلام اصلاح شده است.

[45] . از این جا تا آخر متن در بحـار، ج 83، ص 47، رقم 25 نقـل شـده اسـت. تنهـا از عبـارت ((فهذا هو المعنی)) تا من قبل الله جل و عز از حدیث حذف شده است.

[46] . گویا به معنای: در مسأله ادراک اسم و موضع معذور می باشند، لذا نیازی نیسـت قبـل از ادراک، کلمه عدم را ساقط شده بینگاریم.